

در شرایطی که شعر معاصر ما در جهان مجال چندانی برای عرضه ندارد، یکی از بایسته‌ترین کارها آن است که به نمونه‌های موفق شعر دنیا توجه کنیم، خود را با ذوق جهانی محک بزنیم و نکته‌هایی که برای جهانی شدن شعر لازم است، استخراج کنیم. در شعر امروز دنیا افراد بسیاری در زمینه شعر کارهایی قابل عرضه و ارزشمند دارند و در این بین خانم ویسواوا شیمبورسکا موقعیتی قابل توجه دارد.

ویسواوا شیمبورسکا (Wisława Szymborska) در دوم جولای ۱۹۲۳ در شهرک کورنیک در استان پوزنان در غرب لهستان متولد شد. «ویسواوای نوجوان به خاطر هجوم آلمان نازی به مراکز فرهنگی لهستان، ناچار شد همچون دیگر نوجوانان لهستانی در دوره‌های درسی‌ای که مخفیانه و دور از چشم دشمن تشکیل می‌شد، شرکت کند. پس از گذراندن دوره‌های زیرزمینی در شرایط بسیار سخت، موفق به دریافت دیپلم شد و به عنوان کارمند ساده به استخدام راه‌آهن درآمد. پس از جنگ بین سالهای ۴۸-۱۹۴۵ در دانشگاه یا گلونیان کراکوف، همزمان در دو رشته زبان و ادبیات لهستانی و جامعه‌شناسی به تحصیل پرداخت. نخستین شعرش در ۱۹۴۵ وقتی ۲۲ ساله بود در یکی از نشریات لهستانی چاپ شد و اولین مجموعه شعرش را (برای این است که زنده‌ایم) در سال ۱۹۵۲ به چاپ رساند. ویسواوا شیمبورسکا در سال ۱۹۵۳ به عضویت هیأت تحریریه هفته نامه ادبی - فرهنگی زندگی ادبی درآمد و تا سال ۱۹۸۱ با آن هفته نامه همکاری می‌کرد. اشعار شیمبورسکا به ۳۶ زبان ترجمه شده است» و در سال ۱۹۹۶ برنده جایزه نوبل ادبیات شد. همچنین در سال ۱۹۹۱ برنده جایزه گوته و در سال ۱۹۹۵ برنده جایزه هردر و در سال ۱۹۹۵ دکترای افتخاری ادبیات از دانشگاه پوزنان دریافت کرد.

مترجم در مقدمه آثار زیر را برای شاعر ذکر می‌کند:

«برای این است که زنده‌ایم ۱۹۵۲

«سؤالاتی مطرح در خوش ۱۹۵۴

«ندایی به ۱۹۵۷ peti

«نمک ۱۹۶۲

«طفلک بازیگوش ۱۹۶۷

«به هر حال ۱۹۷۲

«عدد عظیم ۱۹۷۶

«آدمها روی پل ۱۹۸۸

«و پایان و آغاز ۱۹۹۲

اما در سایت اینترنتی Nobelprize برای شیمبورسکا آثار دیگری هم ذکر شده است از جمله: ۴ مجموعه شعر، کتابهای پایان شوخی نیست و تازریوس و اشعار دیگر.

اشعار شیمبورسکا با توجه به دوران طولانی شاعریش بسیار کم است و البته می‌توان حق به شاعر داد، زیرا اشعار عمیق از این دست مجال بسیاری برای اندیشیدن و مطالعه می‌خواهد. شعرهای شیمبورسکا از مدتها پیش در سراسر جهان مخاطب خود را یافته است. زبکی و طنز فلسفی نهفته در پس اشعار، در همه فرهنگها قابل درک و فهم است و این نکته بیشتر از همه شعر او را جهانی می‌کند.

آنگونه که از ترجمه برمی‌آید، شاعر چندان در پی صنایع شعری و زیباسازی شاعرانه و حتی ابهام در شعر نیست، به ساختار و نمادهای بسیار پیچیده هم توجه چندانی ندارد. فلسفه حیات را به سادگی نقل می‌کند و از بیهوده‌گویی پرهیز دارد. نگاه زیرکانه این شاعر در پس قراردادهای اجتماعی طنزهای شیرین می‌یابد که یأس و تلخی طنزهای معمول مردانه را ندارد. همه چیز را می‌توان وارونه دید و از سویی دیگر به آن نگریست. این نگرش وارونه گاه از آنچه که به طور مستقیم می‌توان دید، زیاتر و سرگرم‌کننده‌تر است.

ویسواوا در سخنرانی خود هنگام دریافت جایزه نوبل تقسیم‌بندی زیرکانه‌ای از شهود شاعرانه ارائه می‌کند. او شهود را مختص شاعران نمی‌داند بلکه از آن همه افراد می‌داند. «هر کسی که مدام آماده دیدن فراخوان‌های تازهای در کارش باشد، دارای شهود شاعرانه است.» بنابراین شعر تنها کار شاعران و ادیبان نیست همه می‌توانند شاعر باشند و چه بسا بسیاری از ادیبان شاعر نباشند. تلقی خاص شیمبورسکا را از شعر و شاعری می‌توان در این ادعایش دید:

«خنده‌دار بودن شعر گفتن را

به خنده‌دار بودن شعر گفتن ترجیح می‌دهم» (ص ۴۷)

و این خنده‌دار بودن را خوش‌بینی به شدت زنانه‌ای پویشنده است که در زندگی، بدی و زشتی چندانی

نمی‌بیند. تردید در همه چیز می‌تواند در سادگی و خنده‌دار شدن زندگی به ما کمک کند.

دو نفری که عاشق همدیگر شده‌اند معتقدند که «حسی ناگهانی آنها را به هم پیوند داده» است، اما آیا واقعا اینگونه است؟ اگر از جهتی دیگر بنگریم ممکن است اینگونه نباشد. خیابانها، پله‌ها و راهروها می‌گویند که آنها از سالها پیش از کنار یکدیگر گذشته‌اند، به اشتباه در تلفن با یکدیگر هم کلام شده‌اند. شاید برگ درختی در خیابان از شانه یکی به شانه دیگری پرواز کرده باشد. شاید دستگیره یا زنگ دری را یکی پس از آن دیگری لمس کرده است. یا شاید چمدانهایشان در انباری کنار هم قرار گرفته باشد. شاید هر دو در شبی یک خواب را دیده باشند، پس چندان حس ناگهانی نبوده است.

بنابراین:

«بالاخره هر آغازی

فقط ادامه‌ای است

و کتاب حوادث همیشه از نیمه آن باز می‌شود.» (ص ۲۷)
تقدیر حاکم بزرگی است که در تلقی ویسواوا بر زندگی ما احاطه دارد، بر سر راه انسانها قرار دارد.

«جلو راهشان را می‌گرفت

و خنده شیطانیش را فرو می‌خورد و

کنار می‌جهید.» (ص ۲۶)

همه ما که زنده‌ایم می‌توانستیم نباشیم. می‌توانستیم به راحتی از بین برویم. اگر حوادث کاملاً ساده‌ای که به طور اتفاقی روی داده است، روی نمی‌داد. شاید اگر در جایی به چپ نیچیده بودیم یا به راست نرفته بودیم یا باران نمی‌آمد یا هوا آفتابی نبود، زندگی ما تغییر می‌یافت.

پاره‌ای دیگر از اشعار شیمبورسکا بدبینی به علم بشر و خود مرکز بینی بشر است. چه کسی گفته است که مرکز و ملاک همه چیز انسان است. یک دانه شن از نظر ما یک دانه شن است، ولی آیا نظر خودش هم همین است:

«اسمش را دانه شن می‌گذاریم

اما او خود را نه دانه می‌داند و نه شن

بدون اسم زنده است

چه اسم عام، چه اسم خاص

چه گذرا، چه ثابت

چه اشتباه، چه درست.» (ص ۳۸)

حمید عبداللہیان

پل‌ها و آدمهایش

افتادن دانه‌شن از نظر ما افتادن است، آیا از نظر خود شن هم افتادن است. ما خود را محور همه چیز می‌دانیم ولی یک ثانیه می‌گذرد

دو ثانیه

سه ثانیه

اما این سه ثانیه تنها برای ما می‌گذرد

«ستاره جدیدی را کشف کرده‌اند

و این بدین معنا نیست که دور و بر ما روشن تر شده و چیزی اضافه شده که تا به حال نبوده باشد.» (ص ۷۸) و اینگونه است که بسیاری از کشفیات جدید علمی مطلب قابل توجهی نیستند و در حیات بشر تأثیر چندانی ندارند.

از مضامین دیگری که مورد توجه شیمپورسکا است، زندگی مدرن و عوارض آن است. مسیری که زندگی بشر پیموده است، ناخودآگاه به دوران مدرن رسیده است. دوران مدرن با همه خوبیها و راحتی‌هایش خوشبختی را برای انسان به ارمغان نیاورده است. ما در جهانی خوشبختیم؛ اما در جهانی دیگر گرفتار مسائل و مشکلات بسیاری هستیم. شاعر در انتهای قرن بیستم می‌سراید:

«قرار بود قرن بیستم ما بهتر از قبل باشد

دیگر فرصت نمی‌کند این را ثابت کند

سالهای اندکی از آن مانده

سالانه، سالانه پیش می‌رود

نفسش به شماره افتاده.» (ص ۸۷)

در قرن بیستم قرار بوده است که بسیاری از بدیها از بین بروند ولی حال که در انتهای آن ایستاده‌ایم، می‌بینیم به بسیاری از آنچه می‌خواستیم نرسیده‌ایم. «قرار بود ترس، کوهها و درهها را خالی کند

قرار بود حقیقت زودتر از دروغ

به مقصد برسد

قرار بود دیگر بدبختی‌هایی

مثل جنگ و گرسنگی و غیره

پیش نیاید.» (ص ۸۸)

هنوز هم بشر با همه ادعاهای و همه پیشرفت‌ها،

عقب‌ماندگی‌ها و نقص‌هایی دارد. هنوز نفرت وجود

دارد

«بینید هنوز هم چابک است.

چقدر خوب مانده

نفرت در سده‌های ما.» (ص ۶۲)

و در زمانه حاضر همه چیز سیاست‌زده است. حتی

«پوستت ته رنگ سیاهی دارد و

همه امور روزانه، امور شبانه

چه مال تو باشد، چه مال ما یا شما

امور سیاسی‌اند.» (ص ۴۳)

هنوز هم شکنجه وجود دارد و هنوز هم جسم در برابر

شکنجه ناتوان است.

«چیزی تغییر نکردد

جسم در پذیر است

باید بخورد، نفسی بکشد، بخوابد

پوست نازکی دارد و زیر آن خون

تعداد زیادی دندان و خون دارد.

استخوانهایش شکستی و مفصل‌ها جداشدنی

همه اینها را هنگام شکنجه در نظر می‌گیرند.» (ص ۸۱)

با وجود پیشرفتهای بسیار مسأله اخلاق و

بحران‌های اخلاقی انسان معاصر حل نشده است.

«دوست، دوست را از راد به در می‌کند

و دختر بچه‌های حرامزاده پدر را منحرف می‌کنند

برادری خواهر کوچکترش را وادار به فحشا می‌کند.»

(ص ۱۰۴)

و انسان هنوز به قرص مسکن نیاز دارد تا ضعف‌ها و

ناتوانی‌هایش را فراموش کند:

«من قرص مسکنم

در خانه عمل می‌کنم

در اداره تأثیرم پیدا است

سر جلسه‌ی امتحان می‌نشینم

در محاکمه حاضر می‌شوم.

با دقت تکه‌های لیوان شکسته را به هم می‌چسبانم

فقط مرا بخور

زیر زبان حالم کن

فقط قورتم بده

و رویش آب بخور.» (ص ۱۰۹)

از دیدگاه‌های جالب خانم شیمپورسکا نظرش

درباره شعر است. درباره کار اصلی خود هم به طنز

می‌نگرد. چند شعر از او درباره شاعری است. با واقع‌بینی

می‌گوید: شعر را عده‌ای معدود دوست دارند.

«بعضی‌ها

یعنی نه همه

حتی نه اکثریت همه، بلکه اقلیت

اگر مدرسه‌ها را به حساب نیاوری

که در آنجا شعر اجباری است

و خود شاعران را

شاید از میان هزار نفر، دو نفر پیدا شود.» (ص ۴۱)

و نمودهایی دیگر از شعر هم خنده‌دار است. شب شعر،

مخاطبان اندکی دارد و آنها هم چندان علاقه‌ای به شعر

ندارند.

«ای الهه شعر، داد و فریادهای تماشاچیان را از ما دریغ

کرده‌ای

اگر کسی بوکسور نباشد، انگار که اصلاً وجود ندارد.

دوازده نفر آمده‌اند

دیگر وقت آن رسیده که آغاز کنیم

نیمی از آنها آمده‌اند، چون باران می‌آید

بقیه، قوم و خویشند، ای الهه شعر.» (ص ۶۶)

و حتی رفتار شاعر هم به طنز نگریسته می‌شود:

«اما آنجا روی سکو میز کوچک دیگر کمین کرده

مثل میز احضار ارواح با پایه‌های زرانودود

و روی آن میز سمع‌دانی دود می‌کند

در نتیجه

باید در پرتو شمع بخوانم

چیزی را که در نور لامپ معمولی

با تق تق ماشین تحریر نوشته بودم.» (ص ۷-۷۶)

مجموعه زیبای شعرهای خانم ویسواوا شیمپورسکا

با مقدمه‌ای سنجیده و دقیق از مترجم همراه است که

فلسفه و جهان‌بینی اندیشه شاعر را به زیبایی توصیف

و تشریح می‌کند.

پانویس:

۱- ویسواوا شیمپورسکا. آدم‌ها روی پل، ترجمه مارک

اسموژنسکی، نشر مرکز، چاپ دوم، تهران، ۱۳۷۷، ص ۱۰.

آدمها روی پل



شعرهایی از

ویسواوا شیمپورسکا

ترجمه و جلدی توسط مارک اسموژنسکی

آدمها روی پل

ویسواوا شیمپورسکا

مترجم: مارک اسموژنسکی

نشر مرکز، چاپ دوم، تهران، ۱۳۷۷

ترجمه: مارک اسموژنسکی
شهرام شیروانی / چوگانا چکان